

بازپردازی آموزشی مفاهیم مثنوی معنوی ویژه نوجوانان بر پایه الگوی زبامغز

زهرا جهانی

دانشجوی دکتری آموزش زبان فارسی، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دکتر علی شریعتی، دانشگاه

فردوسی مشهد، مشهد، ایران

شیمای ابراهیمی^۱ (نویسنده مسئول)

دانشیار آموزش زبان فارسی، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دکتر علی شریعتی، دانشگاه فردوسی مشهد،

مشهد، ایران

چکیده

با توجه به شکل‌گیری شخصیت در دوران نوجوانی و نقش چشم‌گیر فرهنگ در آن، به نظر می‌رسد استفاده از متون ادبی به‌ویژه داستان‌های مثنوی معنوی می‌تواند تأثیر بسزایی در آشنایی نوجوانان با فرهنگ اصیل ایرانی داشته باشد؛ زیرا داستان‌ها از جمله ابزار مناسب در تربیت نوجوانان به‌شمار می‌آیند. براین اساس پژوهش حاضر با هدف متناسب‌سازی داستان‌های مثنوی معنوی برای نوجوانان، به معرفی الگوی زبامغز به‌عنوان روشی مؤثر در تولید محتوای داستان‌های مثنوی پرداخته است. این الگو به ارتباط میان زبان و مغز در برقراری ارتباط اشاره دارد. روش انجام پژوهش کیفی بوده و در ابتدا به‌منظور نیازسنجی دغدغه‌های نوجوانان، از تعداد ۳۹۵ نفر از آنان که به روش نمونه‌گیری در دسترس انتخاب شده بودند، سؤالی در ارتباط با موضوع داستان مورد علاقه‌شان پرسیده شد. نتایج تحلیل پاسخ‌ها نشان داد داستان‌های انگیزشی از جمله موضوع‌های پرطرفدار به‌شمار می‌آیند. بنابراین براساس نتیجه به‌دست آمده با تحلیل همه دفاتر مثنوی، ۲۷ داستان با این مضمون شناسایی شد و یک نمونه از آن‌ها با عنوان «گریختن عاشق از عسس و یافتن معشوق خود در باغ» بر پایه الگوی زبامغز بازآفرینی شد. در این نوع بازآفرینی، به‌نظر می‌رسد یادگیرندگان بتوانند از رهگذر متن داستان با فرهنگ نهفته در آن آشنا شوند. با هدف توجه به هیجانات فراگیران در انتخاب متن و تولید آن، می‌توان از داستان‌هایی با بار معنایی مثبت استفاده کرد و برای درگیر کردن حواس آنان نیز ضمن استفاده از تصاویر مختلف و طراحی تمرین‌هایی که ممکن است به فعال شدن حواس حد‌آکثری منجر شود، وزن حسی واژگان را مورد توجه قرار داد. در نهایت با ساده‌سازی متن در حد سطح دانش و فهم فراگیران و توضیح واژگان و عبارات دشوار، می‌توان به آنان در درک بهتر و عمیق‌تر مطالب و به‌تبع آن تفکر صحیح کمک کرد. در نتیجه به‌نظر می‌رسد می‌توان با بازآفرینی داستان‌های مثنوی از رهگذر الگوی زبامغز به نوجوانان در درک بهتر محتوا و شکل‌گیری صحیح شخصیت آنان یاری رساند.

واژگان کلیدی: الگوی زبامغز، داستان، مثنوی معنوی، جوانی، هویت

^۱ Email: shimaebrahimi@um.ac.ir

نوجوانی که از سن ۱۲ تا ۱۸ و بنابر برخی نظرها تا ۲۲ سال ادامه می‌یابد (ملکی، ۱۳۹۷)، یکی از مهم‌ترین دوران در سیر زندگی هر فردی است؛ زیرا او در این مرحله، از دوران کودکی گذر کرده و آماده ورود به دوره بزرگسالی می‌شود. از آن‌جاکه فرد در دوران نوجوانی با تغییرات سریع فیزیولوژیکی و روانی اجتماعی مواجه می‌شود (اوینام،^۱ ۲۰۱۹)، نیازهای او نیز تغییر کرده و پاسخگویی به این نیازها با چالش‌هایی همراه است (آگاروال و همکاران،^۲ ۲۰۲۰). عوامل متعددی نظیر حکومت، خانواده، نظام آموزشی، همسالان (باروس و همکاران،^۳ ۲۰۲۱)، متون ادبی و ادبیات (تاتیلی‌اغلو،^۴ ۲۰۱۷) در شکل‌گیری شخصیت نوجوانان نقش دارند. از آن‌جاکه فرهنگ جایگاه مهمی در هویت‌یابی دارد (بریونز،^۵ ۱۹۹۷)، یکی از منابع غنی برای انتقال فرهنگ به نوجوانان، ارائه متون ادبی است (کورمانبی،^۶ ۲۰۲۰). به نظر می‌رسد از میان انواع مختلف متون ادبی سهم متن‌های خلق شده در قالب روایت در تأثیرگذاری بر مخاطب نوجوان بیشتر باشد (لیند،^۷ ۲۰۱۵)؛ زیرا براساس تحقیقات انجام شده افراد در سنین نوجوانی نگرشی منفی نسبت به آموزش مستقیم مفاهیم اخلاقی و تربیتی دارند (دیدگاه و همکاران، ۱۳۹۷) و بهره بردن از کارکردهای روایت از جمله کارکردهای ترغیبی، همدلی، عاطفی و ادبی می‌تواند موجب درگیر شدن آنان با محتوا و درک و یادگیری آن به صورت غیرمستقیم شود (پرینس و همکاران،^۸ ۲۰۱۷). به نظر می‌رسد در میان متون داستانی زبان فارسی، مثنوی معنوی مولانا جلال‌الدین بلخی (۶۰۴-۶۷۲ ه-ق) پتانسیل بالایی برای بازآفرینی در جهت نیازهای نوجوانان داشته باشد (پاشایی و ویسی، ۱۳۹۸). خوانش مثنوی نشان می‌دهد که مولانا با نگاهی پیشرو، در پرتو عرفان اسلامی به بُعد روحی-روانی انسان توجه ویژه داشته است (قاسمی، ۱۳۹۹). برای نمونه، خودشناسی از دغدغه‌های اساسی او در این زمینه است (کاظمی و میرباقری فرد، ۱۴۰۲). با این حال، علی‌رغم این ظرفیت‌ها، بررسی‌های انجام‌شده نشان می‌دهد که بازنویسی‌های موجود از داستان‌های مثنوی برای نوجوانان، اغلب متناسب با نیاز و ویژگی‌های رشدی آنان تدوین نشده است (اخو، ۱۳۸۸؛ نجفی بهزادی و همکاران، ۱۳۹۴).

بدین ترتیب، مسئله اصلی پژوهش حاضر آن است که با وجود ظرفیت‌های تربیتی و فرهنگی مثنوی معنوی، به نظر می‌رسد بازنویسی‌های موجود نتوانسته‌اند داستان‌های آن را به زبانی جذاب، قابل درک و هماهنگ با نیازهای روانی-هیجانی نوجوانان امروز ارائه دهند. این امر سبب می‌شود نوجوانان از گنجینه عمیق فرهنگی-ادبی ایران دور بمانند. از سوی دیگر، الگوهای نوین آموزش مبتنی بر مغز و زبان، مانند الگوی زبامغز^۹ (پیش‌قدم، ۲۰۲۰)، توجه به هیجانات، حواس، تفکر و

۱. Oinam

۲. Agarwal et al.

۳. Barros et al.

۴. Tatilioglu

۵. Briones

۶. Kurmanbay

۷. Lind

۸. Prins et al.

۹. brainling

فرهنگ را در فرآیند یادگیری ضروری می‌دانند. با این وجود، به نظر می‌رسد تا کنون پژوهشی که این الگو را برای بازآفرینی داستان‌های مثنوی ویژه نوجوانان به کار گیرد، انجام نشده است و این خلأ پژوهشی، انگیزه اصلی جستار حاضر است. بر این اساس، هدف پژوهش حاضر بررسی چگونگی بهره‌گیری از الگوی زبامغز برای بازآفرینی داستان‌های مثنوی معنوی ویژه نوجوانان و پاسخ به این پرسش است که «چگونه می‌توان با استفاده از مؤلفه‌های چهارگانه الگوی زبامغز (زبافکر^۱، زباهیجان^۲، زباحواس^۳ و زباهنگ^۴) داستان‌های مثنوی را برای نوجوانان بازآفرینی کرد؟». بدین منظور در گام نخست، با نیازسنجی از نوجوانان، دغدغه آنان شناسایی شده و سپس نمونه‌ای از داستان مبتنی بر الگو ارائه می‌گردد.

۲- پیشینه پژوهش

عطف به ظرفیت مثنوی معنوی در آموزش و پرورش کودکان و نوجوانان تا کنون پژوهش‌های بسیاری در زمینه‌های شناسایی ظرفیت‌های آن یا نقد و بررسی محتواهای تولید شده ویژه نوجوانان انجام شده است؛ برای نمونه اخوت (۱۳۸۸) با بررسی بازنویسی‌های منتشر شده از داستان‌های مثنوی معنوی در پنجاه سال اخیر، میزان توجه به مخاطب و چگونگی رویکرد این نویسندگان در بازنویسی داستان‌ها را ارزیابی کرده و با تحلیل منابع نشان داده است در بیشتر این بازنویسی‌ها ساختار زبانی و انتخاب واژگان متناسب با درک و دانش مخاطبان نبوده و به منبع اصلی داستان (مثنوی) اشاره نشده است، تصویرسازی‌ها و قلم چاپ مناسب نیست، برخی حکایات پرتکرار و به دفعات بازنویسی شده و بازنویسی برخی دیگر از حکایات مغفول مانده است. پورمختار و همکاران (۱۳۹۳) نیز با تأکید بر جنبه درمانی داشتن تئاتر و تأثیری که بر تعلیم و تربیت روان انسان‌ها به‌ویژه کودکان و نوجوانان دارد، با بررسی ظرفیت‌های نمایشی داستان‌های مثنوی معنوی، آن‌ها را برای اقتباس در اجرای نمایش‌های خلاق تربیتی، آموزشی و درمانی مناسب می‌دانند. نجفی بهزادی و همکاران (۱۳۹۴) نیز ضمن برشمردن ظرفیت مناسب نکات تربیتی داستان‌های مثنوی معنوی در پرورش شخصیت نوجوانان، میزان موفقیت دو بازنویسی نفیسی و ابراهیمی شاهد از داستان‌های مثنوی معنوی را مورد بررسی قرار دادند و به این نتیجه رسیدند این دو اثر با توجه به ایرادهایی نظیر ضعف در ساختار بندی داستان و نتیجه‌گیری‌های بی‌جا، ضعف در شخصیت‌پردازی، ساختار زبانی نامناسب و عدم تناسب مفهوم با ویژگی سنی مخاطبان سبب شده آن‌گونه که شایسته است مورد توجه نوجوان قرار نگیرد.

از سوی دیگر ایزدی و حقیقی (۱۳۹۷) مجموعه داستان‌های «قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب» که شامل بازنویسی داستان‌های مثنوی معنوی است را براساس الگوی کنش‌گر گریماس^۵ تحلیل و بررسی کرده‌اند. نتایج این پژوهش حکایت از آن دارد که نویسنده کتاب با رعایت اصول این نظریه در بازنویسی داستان توانسته است ضمن ارائه ساختار مناسب، در انتقال پیام به مخاطب نیز موفق عمل کند. پاشایی و ویسی (۱۳۹۸) نیز با توجه به مفاد موجود در سند تحوّل بنیادین

۱. cogling

۲. emoling

۳. sensoling

۴. cultuling

۵. Greimas